

جایگاه زنان در عصر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

(۱۱-۴۱ هجری قمری، آغاز عصر تأویل)*

دکتر پروین دخت اوحدی حائری / کاظم حاجی رجبعلی

استادیار دانشگاه تربیت معلم / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام

چکیده

سیاست و تلاش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص زنان، بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از هر چیز معطوف به مهار دامنۀ خرابی‌هایی شد که در نتیجۀ انحراف از ساختار نظام اجتماعی ترسیم شده و مطلوب رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آمده بود؛ ساختاری که برای هر یک از اعضای جامعه انسانی - بر اساس نقشه جامعی که از قرآن وام گرفته بود - گاهی در قالب و اشکالی به ظاهر جزئی، همچون تأکید بر بازگشت مسلمانان به احکامی نظیر نکاح و ارث - آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین کرده بود - و یا ایجاد میدان و عرصه و فرصت، به زنان در زمینه‌های علمی، اجتماعی و سیاسی تجلی می‌کرد و گاهی بر بازداشتن برخی زنان از فعالیت‌های اجتماعی مذموم و مخرب خلاصه می‌شد.

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، که عصر تأویل قرآن نامیده شده است، در این روند مشکلاتی به وجود آمد و جایگاه و منزلت اجتماعی زنان، سیری قهقرایی پیمود. مطالعه و آسیب‌شناسی پدیده مذکور و نقد و بررسی متون تاریخی و قرآنی، میزان موفقیت علی علیه السلام را در اجرای سیاست نبوی، در رویکرد به مقوله زنان در دوران قبل و بعد از حکومتشان مشخص می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: زن در نقشه جامع قرآنی، ارث، نکاح، نسب، مسئولیت‌های اجتماعی، عصر جاهلیت، عصر تنزیل و تأویل.

مقدمه

ظهور اسلام، تغییراتی بنیادین در رویکرد به مقوله «زن» ایجاد نمود و جایگاه زن را از بیشترین مسئولیت در قبال کمترین احترام، به متناسب‌ترین مسئولیت، در قبال بیشترین احترام ارتقا داد. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در دوره اول امامت علی علیه السلام، این سیاست از سوی خلفا، بیست و پنج سال متروک ماند و آن گونه که باید دنبال نشد. از این‌رو، در دوره بعدی و در فاصله چهار سال و اندی که حضرت علی علیه السلام فرصت حکومت به دست آورد، بازگرداندن آب از جوی رفته، بسیار دشوار گردید؛ چراکه تنها این حکومت نبود که می‌بایست افق دیدش را نسبت به زن تغییر می‌داد، بلکه زدودن زنگار جهالت، بیداری زنان را نیز می‌طلبید.

شاید بیش از همه، خود زنان در پایمال شدن حقوقشان مقصر بودند. آنها فرصت استثنایی و تاریخی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیارشان قرار داده بود، بعد از رحلت آن حضرت، سخاوتمندانه واگذار کردند. این بی‌تدبیری، موجب گردید جایگاه ایشان دستخوش امواجی سهمگین از افراط‌ها شود. چنانچه بخواهیم درک درستی از موقعیت زن در این دوره‌ها داشته باشیم، ابتدا باید به بررسی این موقعیت در دوران جاهلیت پردازیم. تحلیل صحیح از موقعیت زن در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و تشکیل جامعه نبوی نیز ضروری است. آنگاه پیگیری این موضوع، از بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و در دوره امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، دقیق‌تر خواهد بود. بازبینی آیات و سوره‌های مرتبط قرآن در خصوص موضوع زن نیز ضروری به نظر می‌رسد؛ چراکه دأب و دغدغه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، عملی نمودن محتوای این کتاب بوده است. در واقع، منشور فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و انسانی در طول هر دو

دوره (عصر تنزیل و تأویل قرآن) یکی است. پس دانستن محتوای این منشور مترادف با داشتن تحلیلی دقیق‌تر از این موضوع است. گفتنی است در قرآن، سوره‌هایی هستند با محوریت موضوعاتی که به شکل خاص و ویژه، به مقوله زن در نظام اجتماعی و خانوادگی پرداخته‌اند. پیش از بازگ کردن برخی از این موضوعات و ارائه تصویر برخی از سوره‌های مذکور، بیان چند نکته - که البته خود، نتیجه و برآیندی از این سوره‌هاست - ضروری است:

اولاً، باید در نظر داشت که قرآن، نگاه مشترکی به زن و مرد از حیث تکالیف انسانی دارد؛ یعنی آنها به استناد وجه مشترکشان در انسان بودن، مشمول قوانین و تکالیف مشترکی در فضایل اخلاقی و گزاره‌های اعتقادی و احکام عبادی هستند. آنچه متفاوت است، حکم تبصره‌ها و استثنائاتی را دارد که متأسفانه مورد توجه قرار نمی‌گیرند و برخی به محض مطرح شدن مبحث زن و مرد و نظری که اسلام در این خصوص دارد، دقیقاً نقاط افتراق و استثنائات و تبصره‌ها در ذهنشان نقش می‌بندد.

ثانیاً، احکام در خصوص اجتماع و عناصر اصلی آن، یعنی زن و مرد، هویتی یکپارچه دارند که در اجرا نیز یکپارچگی خود را باید حفظ کنند. عملی شدن برخی در کنار نادیده گرفتن برخی دیگر، قطعاً نتایجی ناخواسته را در پی خواهد داشت. هر دو نکته مطرح شده در صورتی قابل احصا و اثبات است که نقشه جامعیتی مبتنی بر قرآن در اختیار باشد؛ نقشه‌ای که با مشخص نمودن جایگاه زنان و مردان، نقش هر یک را در جامعه بشری مشخص نماید. از این رو، ذکر برخی وقایع

تاریخی که صرفاً فهرستی از مشارکت اجتماعی زنان در عصر پیامبر ﷺ و دوره حکومت علی علیه السلام باشد، بدون در نظر گرفتن این نقشه جامع، کمکی به فهم تاریخی ما نمی‌کند.

بر این اساس، نوشتار حاضر، به تبیین این رویکرد ناقص در تحلیل تاریخی پرداخته، و در مواردی نیز نسبت بدان تشکیک کرده است.

زن در هندسه جامعه عصر جاهلیت

برخلاف نظرات مشهور، عصر جاهلیت هرگز مترادف با کنار گذاشتن زنان از عرصه‌های اجتماعی نبوده است، بلکه به عکس در این دوره، حضوری فعال و همه‌جانبه از زنان در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی اقتصادی به چشم می‌خورد.

شاید در اجتماع جاهلیت، زنان باری به مراتب سنگین‌تر از مردان به دوش می‌کشیدند، تا جایی که مردان به دلیل این جابجایی در نقش‌ها و از سر فراغت و بیکاری، به کارهایی بسیار زشت و ناپسند، نظیر جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها می‌پرداختند.

البته باید در نظر داشت مسئولیت سنگینی که در اجتماع و خانواده، بر دوش زنان عصر جاهلیت بود، هرگز مفهوم احترام و آزادی نداشت، بلکه حکایتی بود از وضع زندگی رقت‌باری که در خدمت‌کاری و فساد و بهره‌کشی سودجویانه خلاصه می‌شد.

در واقع، زنان حکم ابزاری را داشتند که علاوه بر به گردش درآوردن چرخه

اقتصاد و اجتماع، از هر لحاظ مایه تأمین منویات و سودجویی‌های مردان می‌شدند؛ حال فرقی نداشت آنها در خانواده و طبقه‌ای شریف و ثروتمند باشند و یا کنیزکانی که خرید و فروش شوند. مهم، نوع نگاه به ایشان بود که قطعاً این نگاه در عصر جاهلیت خالی از هرگونه احترام بوده است. در قرآن کریم، به طور مستقیم در چهار مورد اصطلاح «جاهلیت» به کار رفته است. یکی از این موارد، آیه‌ای است که در آن تعبیر «تبرج جاهلیه»^{*} ذکر شده است. این عبارت، با فرهنگ و عادات خاص برخی زنان آن روزگار ارتباط مستقیم پیدا می‌کند و منظور از آن، خودنمایی و نوعی از فعالیت‌های اجتماعی مذموم است که آسیب‌های ناشی از آن به زنان و خانواده‌ها و اجتماع لطمه وارد می‌کرد. بنا بر نظر برخی از مفسران و محققان آشنا با این دوره تاریخی، «نوع نگرش اعراب به زن در تلفیقی از نوع نگرش جوامع و تمدن‌های مطرح آن روز نظیر ایران و روم و مصر با جوامع عقب افتاده و ابتدایی‌تر خلاصه می‌شد.» (طباطبایی، [بی‌تا]، ص ۶).

اعراب برای زنان استقلال‌ی قایل نبودند و حرمت و شرافتی برای آنها جز حرمت و شرافت خانواده نمی‌شناختند. به زنان ارث نمی‌دادند و تعدد زوجات را مانند یهودیان بدون هیچ محدودیتی جایز می‌دانستند. همچنین طلاق را بدون هیچ قید و شرطی تجویز می‌نمودند. دختران را زنده به گور می‌کردند و دختردار شدن را عار می‌شمردند؛ چنان‌که اگر خبر زایش دختری به پدر داده می‌شد به واسطه آن خبر

* «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...» (احزاب: ۳۳)، و در خانه‌هایتان بنشینید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، با خودنمایی ظاهر نشوید.

شوم، خود را از مردم پنهان می‌کرد. اما پسر را خوش می‌داشتند و در زیادی آن هر چند به وسیله پسرخواندگی، نزاع درمی‌گرفت. ظاهراً در برخی از خانواده‌ها برای زنان و به‌ویژه دوشیزگان در امر ازدواج کم و بیش استقلالی پیدا شده بود که حاصل تأثیر فرهنگ طبقات ممتاز ایرانی بود. باید توجه داشت محرومیت‌های اجتماعی زنان، ناشی از تقدیس رؤسای خانواده و پرستش آنها نبود، بلکه احتمالاً از باب غلبه زبردست بر زبردست بود. در نتیجه این محرومیت‌ها و بدبختی‌هایی که زنان داشتند، چنان شخصیت‌هایشان زبون و خوار و فکرشان ناتوان شده بود که در حوادث و وقایع مختلف اوهام و خرافات عجیبی در نظرشان مجسم می‌شد که در کتاب‌های تاریخ ثبت شده است.

درک و بازشناسی برخی پدیده‌ها، همچون دو مسئله «ارث» و «ازدواج» که شاخصه‌ها و واحدهای تشکیل‌دهنده موضوعی تحت عنوان «نسب» در جوامع بشری هستند، می‌تواند چرایی بسیاری از ابهامات در خصوص ظلم تاریخی به زن در طول تاریخ، و البته عصر جاهلیت را تا حدی مشخص نماید. اما نسب و رابطه خویشاوندی، چه اهمیتی دارد و چگونه با موضوع یادشده ارتباط پیدا می‌کند؟ در پاسخ باید گفت: ظاهراً رابطه نسب و خویشاوندی - یعنی همان رابطه‌ای که یک فرد از انسان را از حیث ولادت و اشتراک در رحم، به فرد دیگر مرتبط می‌سازد - اصل و ریشه رابطه طبیعی و تکوینی در پیدایش شعوب و قبایل است؛ رابطه‌ای که صفات و خصایل موجود در خون‌ها را با خود به هر جا می‌برد. مبدأ آداب و رسوم و سنن قومی هم همین رابطه است، این رابطه است که وقتی با سایر عوامل و

اسباب مؤثر مخلوط می‌شود، آن آداب و رسوم را پدید می‌آورد. در واقع، جوامع بشری، چه پیشرفته و چه عقب‌مانده، یک نوع اعتنا و ارتباط به این رابطه پیدا می‌کنند. این اعتنا در بررسی سنن و قوانین اجتماعی به شکل کلی مشهود و قابل بررسی است؛ مثلاً، قوانین نکاح و ارث و امثال آن. این جوامع علی‌رغم وابستگی به آن، همواره در این رابطه (رابطه خویشاوندی) دخل و تصرف نموده، زمانی آن را توسعه می‌دهند، و زمانی دیگر تنگ می‌کنند، نتیجه این دخل و تصرف‌ها بود که غالب امت‌های سابق از یک سو، اصلاً برای زن قرابت رسمی قایل نبودند، و از سوی دیگر، برای پسر خوانده قرابت قایل می‌شدند، و فرزندی را که از دیگری متولد شده بود به خود ملحق می‌کردند. ظهور اسلام، این رویه را بر هم زد؛ چراکه برای زنان قرابت قایل شد و به همین دلیل، زنان را در اموال و نیز در اراده و عمل حریت کامل داد. در نتیجه، برخلاف عصر جاهلیت، پسر و دختر خانواده در یک درجه از قرابت و رحم رسمی قرار گرفتند.

بنابراین، همان‌گونه که بیان گردید، موضوع نسب، در اوج اهمیت قرار دارد و به عنوان اصل و ریشه رابطه طبیعی و تکوینی در پیدایش جوامع و آداب و رسوم مطرح است. اما همین عنصر حیاتی و لازم برای بقا و شکل‌گیری اجتماع، وقتی شکل مسخ‌شده و منحرف، در عصر جاهلیت پیدا کرد و نقش زنان را در عینیت بخشیدن به آن نادیده گرفت، به عنصری تبعیض‌آمیز و دستمایه‌ای ظالمانه در جهت محرومیت زنان از حقوق مسلم خانوادگی و اجتماعی‌شان تبدیل گردید. پس سه عنصر «ازدواج»، «ارث» و «نسب» در عصر جاهلیت، می‌توانند آیینه تمام‌نمایی از محرومیت‌های زنان، علی‌رغم حضور فعال ایشان در عرصه اجتماع باشند.

نقل‌هایی که در ادامه بحث آورده می‌شوند، منعکس‌کننده جایگاه زن، در

هندسه جامعه عصر جاهلیت هستند:

در، *درالمثور* آمده است: دو نفر، یعنی *ابن جریر و ابن ابی حاتم*، از *ابن عباس* روایت آورده‌اند که گفت: وقتی آیه «فرائض» (سهامی که خدا برای ارث فرزندان دختر و پسر و برای پدر و مادر قرار داد) نازل شد مردم خوششان نیامد، یا دست کم برخی از مردم به اعتراض برخاسته، گفتند: یک چهارم و یا یک هشتم مال را به همسر میت بدهیم و نصف مال را به یک دختر؟ و آیا به کودک صغیر هم ارث بدهیم با اینکه این‌گونه بازماندگان نمی‌توانند با احدی جنگ کنند و غنیمتی به دست آورند؟ منشأ این اعتراض، رسم دوران جاهلیت آنان بود. در آن دوران، ارث را تنها به وارثانی می‌دادند که می‌توانستند کارزار کنند؛ در نتیجه، ارث هر کس تنها به قوی‌تر و بزرگ‌ترین فرزندان او و یا اقوام او می‌رسید (سیوطی، [بی‌تا]: ص ۱۲۵).

در دوران جاهلیت، به طوری که در تاریخ و در روایات آمده، رسم چنین بوده که همسر مردی که می‌مرد اگر مادر وراثت نبود، جزء ارث به حسابش می‌آوردند، ورثه، او را نیز مانند اموال میت به ارث می‌بردند، و در اینکه کدام یک از ورثه، همسر میت را ارث ببرد رسم چنین بود که هر کس می‌خواست، جامه‌ای بر سر او می‌انداخت، و زن از آن او می‌شد. اگر دلش می‌خواست با او ازدواج می‌کرد، آن هم بدون مهریه؛ چون او را ارث برده بود، و اگر علاقه‌ای به این کار نمی‌داشت نزد خود نگه می‌داشت تا به نحوی از او استفاده مادی کند، یا شوهرش دهد، و مهریه‌اش را بگیرد و خرج کند، و یا اگر خواستگاری نمی‌داشت، در خانه‌اش بماند و بمیرد تا اموالش را - اگر مالی داشت - به ارث ببرد» (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۴،

برخی روایات حکایت از آن دارند که در عصر جاهلیت مرسوم بود بعضی مردان مهریه زنی را زن دیگر قرار دهند (مهریه مذکور به زن تعلق نمی‌گرفت)؛ یعنی - مثلاً - مردی در ازای ازدواج با خواهر خواستگار، با ازدواج دخترش با آن خواستگار موافقت می‌نمود. به این رسم ناپسند «شغار» می‌گفتند (صدوق، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۱۱). «بدل» رسم ناپسند دیگری بود که به موجب آن، فرد در عوض همسرش، از دیگری درخواست می‌کرد که همسر خود را به او بدهد (همان، ص ۱۶۱).

آشفته‌گی اجتماع جاهلیت چنان محیط ناامنی را در خانواده‌ها به وجود آورده بود که هیچ مردی به همسرش اطمینان خاطر نداشت. بروز این بی‌اعتمادی هنگامی بیشتر می‌شد که فرزندی متولد می‌گردید که شباهتی به پدر نداشت. آن وقت پدر خانواده با ضرب و شتم همسر خود، از او می‌خواست ثابت کند فرزند متولدشده متعلق به اوست و یا به وی خیانت نموده است. تقریباً هیچ‌گاه این شک برطرف نمی‌شد، مگر اینکه تفال و یا تأیید یک قیافه شناس به او اطمینان خاطر دهد. استفاده از تفال منحصر در مورد یادشده نبود، بلکه هرگاه یک عرب دچار تردید و دودلی در امور خود می‌شد به آن روی می‌آورد.*

* ابن کلبی صاحب کتاب *الاصنام* در این زمینه می‌گوید: «در داخل خانه کعبه در پیش روی بت «هبل» هفت عدد تیر نصب کرده بودند که در نخستین آنها کلمه "صریح" و در دومی کلمه "ملصق" نوشته بودند. وقتی در امری تردید و یا در نوزادی شک می‌کردند، ابتدا برای هبل آیین پرستش و هدیه تقدیم نمودن را به جای می‌آوردند، سپس آن تیرها را هدف قرار می‌دادند. اگر تیری که هدف قرار می‌گرفت، دارای عنوان "صریح" بود، جواب فال زدن آنها مثبت

این موارد همیشه صرف سوءظن و تهمت نبود؛ چرا که گاه واقعاً زنان گنهکار بودند. در روایات، زنان «واصله» که کارشان زنا بود و زنان «مستوصله» که اشتغال به تهیه مقدمات این عمل زشت داشتند لعن شده‌اند (همان، ص ۱۵۹). طبق قرائن، تعداد این زنان در جامعه جاهلی اعراب کم نبود، اما در هر حال، بسیاری از تهمتها نیز کاملاً بی‌اساس بودند.

یکی از عادات زشت که از جانب برخی شاعران سر می‌زد، این بود که برای لکه‌دار نمودن خانواده یا قبیله‌ای، در وصف زنی - که بعضاً همسر نیز داشت - شعر می‌سرودند و با بر سر زبان افتادن این اشعار، زن نگون‌بخت و قبیله و خانواده‌اش را سرافکنده می‌ساختند.

اسلام شدیداً با این کار به مقابله برخاست و این‌گونه شاعران که برای زنان مسلمان شعر می‌سرودند به اعدام محکوم می‌شدند. کعب بن اشرف یهودی و ابو عفک یهودی و پیرزنی به نام «عصماء» از جمله این شاعران بودند که در مدینه به قتل رسیدند (جعفریان، ج ۱، ۱۳۸۰ ش، ص ۴۹۷).

پس از ذکر موارد و مصادیق مزبور که همگی معلول دیدگاه جاهلی و غیر توحیدی به زن بودند و از تفسیر نادرست از قانون نسب ناشی شده و در قوانین ارث و نیز نکاح تجلی می‌یافتند، می‌توان چرایی این سوء برداشت از زن و مقوله نسب را در تک تک عناوین ذیل و یا ترکیب همه آنها با هم جست‌وجو نمود:

می‌شد و اگر دارای عنوان مصلق می‌بود، جواب منفی تلقی می‌گردید و...» (ابن کلبی،

۱. در جاهلیت، زن را انسانی هم‌سطح با حیوان یا انسان ضعیف پستی برمی‌شمردند که اگر آزادی و حریتی در زندگی به دست بیاورد و از قید تبعیت آزاد شود از فساد و شرّش نمی‌توان ایمن بود.

۲. آنها زن را از هیکل اجتماع خارج می‌دانستند و تنها امتیازی که برای او قایل بودند این بود که او را از شرایط مورد نیاز اجتماع به شمار می‌آورند؛ مانند مسکنی که باید به آن پناه برد و یا مانند اسیر دستگیر شده‌ای که از توابع دسته پیروز است و باید از کارش استفاده برد و از مکرش بر حذر بود.

۳. ایشان زن را از عموم حقوقی که ممکن بود از آنها بهرمنند شود، محروم می‌داشتند، مگر به مقداری که بازگشتش به نفع مردانی می‌شد که بر او قیومیت داشتند. اساس رفتارشان با زن غالبیت قوی و مغلوبیت ضعیف و به عبارت دیگر، قریحه استخدام بود.

مجموع موارد یاد شده ما را به نتیجه دیگری رهنمون می‌کند: مشکل زنان در عصر جاهلیت، بی‌بهره بودن از مسئولیت‌های اجتماعی نبود بلکه زنان به دلیل نگاه تحقیرآمیز و رویکرد اشتباهی که نسبت به آنان وجود داشت، مورد ظلم و اجحاف قرار می‌گرفتند و شأن و جایگاهشان نادیده گرفته می‌شد. تجلی این محرومیت و ظلم، در امر ازدواج و ارث که شاخصه و عنصر ارزیابی دیدگاه یک جامعه نسبت به پدیده نسب هستند، خود را نشان می‌داد.

در واقع، عوامل تبعیض‌آمیز بعدی نظیر تبعیض در عرصه‌های سیاسی و تصمیمات اجتماعی و خانوادگی، معلول انحراف دیدگاه در تکوینی‌ترین و

طبیعی‌ترین پدیده اجتماعی، یعنی نسب، خلاصه می‌شد. بر این اساس، فقیر و غنی بودن، تفاوت چندانی در وضعیت زنان ایجاد نمی‌کرد و برخلاف نظرات مشهور، ظلم به زنان منحصر در طبقات پایین اجتماع نبود و همه آنها اعم از غنی و فقیر را شامل می‌گشت.

ظهور اسلام، نقشه جامع قرآنی از بشریت و جایگاه زن در آن

عرصه و میدانی که اسلام برای حضور و فعالیت زنان ایجاد نمود، قطعاً قابل مقایسه با جاهلیت نیست. اما ابتکار و نوآوری اسلام، به تنهایی در این مسئله خلاصه نمی‌شد، بلکه اسلام برای زنان بیش از هر چیز با خود هویت، و منزلت و احترام توأم با تأثیر به ارمغان آورد.

در واقع، اسلام با تفکیک میان نقش‌های تکوینی، انسانی و عبادی با نقش‌های اعتباری و قراردادی و با تعیین و شفاف نمودن قلمرو مسئولیت‌های اختصاصی و مشترک زنان و مردان، نقشه‌ای جامع از فضای جامعه انسانی ترسیم می‌نماید و با تأکید نقش‌های اساسی و تاریخی، جامعه‌ای ایستاده و با قوام را شکل می‌دهد؛ جامعه‌ای که آماده‌ترین حالت را برای اجرای قسط و عدل خواهد داشت.

اجزای این نقشه که عمده عناصر آن را می‌توان در سوره «نساء» یافت، عبارتند از کلید واژگانی نظیر: خلقت، مردان، زنان، نفس واحده، ارحام، حُکم و حُکم، طاغوت، یهود و نصارا، مستضعف، اقامه نماز، قوام، اقامه قسط، یتیم، ارث، زناشویی و

ابتدائاً و در آیه اول، سخن از این مطلب به میان آمده است که زن و مرد از «نفس واحده» آفریده شده‌اند و برخلاف نظر رایج در عصر جاهلیت، زن و مرد از

یک جنس و به لحاظ انسانی حایز یک رتبه‌اند. این پیوند (نفس واحده) در آیات انتهایی، جای خود را به کلمه دیگری و در بستر دیگری (بستر تشریح و قوانین) می‌دهد: واژه «ارحام». گویی قرآن، بعد از اینکه بشر را از یک منشأ دانسته و به «نفس واحده» منتسب نمود، در این مرحله می‌خواهد سخن از خویشاوندی جامعه بشری به میان آورده و انسان‌ها را در قالب «ارحام» می‌بیند. مؤید این نکته خطاب‌های این سوره است که در چندین جا، با لفظ «یا ایها لناس» همراه شده و این حکایت از حیثیت جهانی جامعه انسانی مورد خطاب در این سوره (سوره نساء) دارد. در واقع، این سوره مبین سیری است که از خلقت و نظام تکوین شروع شده و مبدل به بستر اجتماع و البته تشریح و قلمرو ارحام می‌شود. در این بستر وسیع، برخی طبیعتاً ضعیف و یا به عکس، قوی هستند. اگر نحوه تعامل آنها بر مبنای «قسط» و عدل نباشد، پدیده «استضعاف» به وجود می‌آید. به کسانی که متحمل استضعاف شده‌اند، «مستضعف» می‌گویند. «ایتام» و دختران یتیم تحت تکفل اشخاص، و کیفیت برخورد و تعامل با ایشان، بخصوص در مسئله «ارث» و یا ازدواج با آنها، بهترین الگو برای مشاهده چگونگی و کیفیت تشکیل این پدیده و طبقه (مستضعفان) در جامعه هستند.

در این میان، خطاب‌های صورت‌گرفته به «یا ایها الذین آمنوا»، سه لایه از تکلیف و مسئولیت را شفاف می‌سازد. لایه اول، به تکالیف فردی باز می‌گردد و شامل اقامه نماز و نزدیک نشدن به نماز در حال سکر و مستی است که ظاهراً در حیطه عبادات فردی قرار می‌گیرد. لایه دوم، در بستر خانواده و مربوط به

مسئولیت‌های زناشویی است و با لفظ «الرجال قوامون علی النساء» به مسئولیت نگاهبانی و تکیه‌گاه بودن مردان، نسبت به زنان در بستر خانواده اشاره دارد. و لایه سوم، جهت اجتماعی داشته و مبحث «اقامه قسط» را در بستر اجتماع مورد توجه قرار می‌دهد. تکلیف در هر سه لایه یک چیز است: قیام و یا به پا داشتن نتیجه نیز یکی است: تشکیل جامعه‌ای که قادر به برپا نمودن تکالیف فردی، خانوادگی و اجتماعی باشد. ارتباط این سه لایه نیز جالب توجه است. ظاهراً کسی که اقامه نماز نداشته باشد، نمی‌تواند در خانواده قوام و تکیه‌گاه مناسبی برای همسرش باشد و کسی که نتواند در تعامل با زنان و همسرش هویت قوام بودن خود را حفظ نماید، قطعاً قادر به اقامه قسط و داد در جامعه نیست؛ دیگران را به استضعاف می‌کشاند و خود نیز مستضعف خواهد شد و فرصت‌طلبان و دشمنان بیرونی (طاغوت‌ها) بسان حق‌کشی که خود او در حق ایتام و زنان روا داشت، حق او را پایمال می‌کنند. این جامعه با چنین افرادی یک جامعه ایستاده و آماده برای اجرای احکام جهانی خداوند نیست. تقصیر آن نیز متوجه هر دو عنصر زن و مرد است و به عدم توفیق آنها در کیفیت روابطشان با هم باز می‌گردد. زنان در این نقشه، علاوه بر نقش ملاک و شاخصه بودن، اصلی‌ترین بازیگر هستند. طبق این نقشه، ثلث ثروت عالم مستقیماً به ایشان اختصاص دارد و تصرف و هزینه‌های ثلثی دیگر نیز هر چند در مالکیت رسمی آنها نیست، ولی برعهده ایشان گذاشته شده است.*

* در این زمینه مرحوم علامه طباطبایی (پس از یک چپش منطقی از نتایجی که از احکام ارث و غیر آن می‌گیرند، این نکته را این‌گونه توضیح می‌دهند؛ نکته‌ای که فقط از نقشه جامع قرآنی از

زنان اصلی‌ترین عامل بقای نوع انسان و مهم‌ترین عنصر در قانون تکوینی وراثت و نسب به شمار می‌روند. این مسئله که برگرفته از همین نقشه جامع و ادبیات قرآنی است، در کلامی از امام کاظم علیه السلام مورد اشاره قرار گرفته است. امام در پاسخ *هارون* که قصد داشت ثابت کند به دلیل اینکه رسول خدا فرزند دختر داشته است پس نسلی از او باقی نمانده، و عموی او (عباس بن عبدالمطلب) اولویت دارد، با ذکر مقدمه‌ای از آیات قرآن که می‌فرماید: «و از فرزندان او (حضرت نوح یا حضرت ابراهیم!) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [راه نمودیم]، و نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم، و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را» (انعام: ۸۴ - ۸۵) و طرح یک سؤال، فرمودند: پدر عیسی کیست؟ *هارون* گفت: عیسی پدر ندارد، گفت: پس (آیه می‌گوید) وی را از راه *مریم* علیها السلام به سایر اولاد پیامبران ملحق نمودیم، و به همین ترتیب، ما نیز از طریق مادرمان *فاطمه* علیها السلام به نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق می‌گردیم (طبرسی، ۱۳۸۱ ش، ج ۱، ص ۳۴۶).

بشریت قابل احصا است: «اسلام تمامی اموال و ثروت موجود در روی زمین را به دو قسم تقسیم کرده؛ یکی ثلث، و یکی دو ثلث. زنان دنیا یک ثلث ثروت دنیا را داشته باشند. و مردان دنیا دو ثلث آن را. البته این تنها از نظر داشتن و تملک است، و گرنه اسلام نظیر این نظریه را در مصرف ندارد؛ زیرا اسلام مصارف زنان دنیا را به گردن مردان دنیا نهاده، و دستور داده که در همه امور راه عادلانه و میانه را بروند، و این دستور کلی اقتضا می‌کند که مردان در مصرف، تساوی بین خود و زنان را رعایت بکنند، و نتیجه این جهات سه‌گانه این می‌شود که زنان دنیا در یک ثلث از مال دنیا مستقلاً و بدون دخالت مرد تصرف کنند، و در یک ثلث دیگرش با نظر مرد تصرف کنند. پس زن در دو ثلث مال دنیا تصرف می‌کند و مرد در یک ثلث آن.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۶۲).

بر پایه همین نقشه جامع قرآنی از بشریت، و نقشی که زن در پدیده نسب دارد، رسالت زن را می‌توان حفظ بشریت از انقراض نیز برشمرد و از زن به عنوان اصیل‌ترین رکن اجتماع یاد کرد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (روم: ۲۰ - ۲۱)؛ و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس به ناگاه شما [به صورت] بشری پراکنده می‌شوید. و از نشانه‌های او اینکه از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنارشان آرام گیرید، و میانتان دوستی و مهربانی نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است. با بررسی آیه مزبور درمی‌یابیم که قرآن در نقشه جامع خود از جامعه بشری، انسان را - که مراد از آن به قرینه مقابله، مرد است - با تعبیر «بشری منتشر در زمین شدید» توصیف کرده است. منظور از انتشار، کوشش در طلب معاش است که تمامی اعمال آدمی در به دست آوردن لوازم زندگی و حتی در جنگ و غارت‌ها به آن برمی‌گردد. همچنان که می‌دانیم، این گونه اعمال نیازمند به قوت و شدت است، و اگر انسان تنها این قسم انتشار را می‌داشت به دو فرد تقسیم می‌شد؛ یکی آنکه حمله می‌کند و دیگری آنکه می‌گریزد - که معلوم است در کوتاه‌ترین زمان نسلش منقرض می‌شد - لیکن خدای سبحان به دنبال توصیف انسان به صفت انتشار به مسئله خلقت زنان پرداخت که آنان را مایه تسکین مردان کرد و بدین‌سان بین زنان و مردان، مودت و رحمت برقرار ساخت؛ زنان دل مردان را به سوی خود جذب کنند، و این خود مایه تلطیف و حفظ جامعه بشری از انقراض می‌شود. پس زنان رکن اول و عامل اصیل اجتماع انسانی‌اند. در واقع، نحوه تعامل زنان با مردان است که از یک مرد اقامه‌گر قسط و عدل با شاخصه

داشتن روحیه جهاد و انفاق و یا بعکس، مستضعف می‌سازد. و جامعه را به سمت بقا و تعالی و یا انقراض و نابودی سوق می‌دهد. این کارگردانی بیشتر در بستر خانواده انجام می‌شود و در نقش‌های خانوادگی تعریف می‌گردد. به عبارت دقیق‌تر، ساز و کار الهی تشکیل حکومت جهانی، بستری شبیه خانواده است. افراد همگی نسبت ارحام با یکدیگر دارند و همگی پیکره واحدی را تشکیل می‌دهند که ایستاده و آماده، تصمیم به اجرا نمودن احکام جهانی ذات باری تعالی را دارند. پس با این تعبیر، اصلی‌ترین تکلیف زن و مرد تشکیل، حفظ، و رونق بخشیدن به خانواده در مرحله اول و تعمیم آن در بستر جهانی در مرحله دوم می‌باشد.

بر اساس این نقشه بود که رسول خدا، اصلی‌ترین تکلیف زنان و جهاد ایشان را حسن همسررداری معرفی می‌کنند. «حسن تبعل» وقتی در ازای تکلیف جهاد قرار بگیرد، معنا و محتوای آن نیز باید با جهاد تناسب داشته باشد؛ یعنی زمینه‌سازی و فراهم آوردن بستری مطلوب از خانواده به منظور اجرای انسانی‌ترین و جدی‌ترین تکلیف جهانی که همانا جهاد است. در واقع، مسئولیت زن، مجاهدپروری است.

البته این مسئله اگر به عنوان اصلی‌ترین اولویت پذیرفته شود، منافاتی با حضور زنان در عرصه جهاد ندارد، کما اینکه در صدر اسلام زنان مستقیماً در بسیاری از جنگ‌ها شرکت داشته‌اند. همچنین بیعت‌های عقبه و رضوان و غدیر نیز از نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بایست با حضور مستقیم و ملموس زنان، همچون مردان، صورت بگیرد؛ چراکه آنها نقشی واقعی دارند و تشکیل حکومت جهانی و ایستادن و بیداری پیکر واحد بشری مستقیماً به آنها مربوط می‌شود. فعالیت‌های دیگر نظیر

مسئولیت‌های بیرون از خانواده، هرگز منع نشده‌اند، لکن به عنوان نقش درجه دوم مطرح هستند و هر جا تداخلی با نقش اصلی نداشته باشند، می‌توانند صورت بگیرند.

زن در دوره امامت علی علیه السلام

الف. وضعیت زن در دوره اول امامت علی علیه السلام (دوره کنار بودن ایشان از حکومت) بنا بر شهادت تاریخ، علی علیه السلام در طول مدت امامت خود، چه آن زمانی که از حکومت دور نگه داشته شده بود و چه آن دوره کوتاهی که حکومت در دست ایشان بود، بیشترین دغدغه و همت خویش را صرف احیای سنت‌هایی نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را امضا و یا تأسیس کرده بود؛ سنت‌هایی که بیم آن می‌رفت بعد از رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به بوته فراموشی یا تحریف سپرده شود.* رویکرد معقول و ملاحظت‌آمیز و شایسته‌ای که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به زنان در عصر تنزیل قرآن اعمال می‌شد، از جانب وفادارترین شخصیت به سیره و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول مدت امامتش و در دوره و عصری موسوم به «عصر تأویل قرآن» دنبال شد.

این در حالی بود که رویه و جریان رسمی اجتماع اسلامی در طول مدتی که آن حضرت از حکومت دور نگه داشته شده بود (آغاز عصر تأویل) خلاف این مسیر

* همین رویکرد و حساسیت ایشان بود که باعث شد بعد از مرگ عمر، شرط عبدالرحمن بن عوف را مبنی بر عمل به سیره شیخین در کنار سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرد و در نتیجه، خلافت به عثمان واگذار شود.

را می‌پیمود و در ادامه و در طی دوره کوتاه حکومت ایشان نیز، بدنه فرهنگی جامعه به این روند خو گرفته بود.

دوری از روند و رویکرد تکریم‌مدارانه، نسبت به زنان در آغاز عصر تأویل، که از سوی خلفا اعمال گردید، هر چند نمی‌توانست رویه را به وضع پیش از اسلام بازگرداند، اما متأسفانه نتیجه‌اش این شد که زنان در این دوران، چندان اوضاع بسامانی نداشته باشند. بی‌تردید، این نابسامانی، محصول سلیقه‌های فردی خلفا بود.

از میان خلفا، نحوه تعامل خلیفه دوم با زنان مورد توجه جدی مؤرخان قرار گرفته است. دانستن نقل‌هایی که در این خصوص ذکر گردیده‌اند، از این حیث اهمیت دارد که اولاً، ترسیم‌کننده سیاست شخص اول جامعه اسلامی در یک دوره ده ساله حساس است و ثانیاً، از آن رو که سیره خلیفه دوم در دوره‌های بعدی بیش از سایرین در کانون توجه قرار داشته است، می‌توان بسیاری از عملکردها و دیدگاه‌های بعدی را تحت تأثیر این روش و سیره محسوب و تحلیل نمود.

اولین خطای خلفا به ویژه عمر، بر هم زدن نظامی بود که قرآن و سیره رسول خدا بر آن دلالت داشت. در واقع، علم نداشتن به نقشه جامع قرآن از بشریت، منجر به نادیده گرفتن احکامی شد که علی‌رغم ظاهر جزئی و دنیایی‌شان، نقشی اساسی در تحقق نظام توحیدی که بر مبنای فطرت و قوانین هستی است، داشتند. همان‌گونه که پیش‌تر بیان گردید، عنصر نسب در جامعه، و نوع تلقی درست یا نادرست از آن، در ادامه حیات اجتماع نقشی اساسی دارد و از آن رو که احکام

مربوط به ارث و نکاح، بروز و تجلی عملی و معیار رویکرد و جهت‌گیری در این خصوص هستند، تغییر و تحریف آنها (یعنی قوانین ارث و ازدواج) در بر هم زدن تعادل نظام اجتماع بشری نقش اساسی و بنیادین خواهد داشت و به راحتی می‌تواند جامعه را از خط سیر پیشرفت توحیدی‌اش دور کند.

در کتاب *در المنثور* آمده است: حاکم و بیهقی از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: «اولین کسی که در باب ارث، عول* را سنت کرد عمر بن خطاب بود که نظام آن را بر هم زد و گفت: به خدا نمی‌دانم با شما چه کنم و به خدا سوگند نمی‌دانم کدامتان را خدا مقدم و کدامتان را مؤخر دانسته و به خدا سوگند در این مال بی‌ارزش چیزی بهتر از این نمی‌دانم که به طور مساوی در بینتان تقسیم کنم» (سیوطی، [بی‌تا]، ص ۱۲۷)؛ همچنین در این کتاب آمده است که زبیر بن بکار در کتاب *موقیاتی* از *عبدالله بن مصعب* روایت کرده که گفت: عمر بن خطاب دستور داد زنان را بیش از چهل اوقیه مهر نکنید که هر کس از این پس بیش از این مهر معین کند، زاید بر چهل را به بیت‌المال می‌اندازم. زنی که در مجلس بود گفت: تو

* کسانی که به «عول» قایل هستند می‌گویند: هر جا سهام وارثان از مال بیشتر شد، سهام را خردتر می‌کنیم تا نقیصه به همه سهام وارد شود. مثلاً، اگر زنی از دنیا رفت و پدر و مادر یک دختر و شوهرش را به جای گذاشت، فرض و سهم یک دختر نصف (و به عبارت دیگر، شش دوازدهم) است و سهم پدر و مادر ثلث (و یا چهار دوازدهم) است و سهم شوهر یک چهارم (و یا سه دوازدهم) است و در نتیجه، جمع ۶ و ۴ و ۳ به عدد ۱۳ می‌رسد. در حالی که مخرج ما دوازده است. در اینجا قایلان به عول گفته‌اند: از همان آغاز مخرج کسر را عدد سیزده می‌گیریم و مال را به سیزده سهم تقسیم می‌کنیم. لیکن، امامیه عول را باطل می‌دانند و نقیصه را تنها داخل در سهم پدر و خویشاوندان او و دختران انداخته و بقیه، سهام را تمام و کامل می‌گیرند؛ زیرا معتقد است به اینکه - همان‌طور که از آیه استفاده کردیم - هیچ شبهه و خلطی در سهام نیست.

ای عمر چنین حقی نداری. عمر پرسید: چرا؟ گفت: برای اینکه خدای تعالی می‌فرماید: و اگر به زنی یک قنطار - پوستی از گاو، پر از طلا - مهریه دادید حق ندارید چیزی از آن را پس بگیرید. عمر گفت: زنی در تشخیص حکم خدا به واقع رسید و مردی به خطا رفت» (به نقل از: طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۴، ص ۴۱۲).

صرف نظر از وضع قوانین خود ساخته و یا تعطیل نمودن احکام وضع شده توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله، نوع معاشرت و طرز تفکر خلیفه دوم با زنان نیز مورد توجه مورخان قرار گرفته است:

«به گزارش عبدالرزاق صنعانی، ابراهیم نخعی می‌گوید: عمر در صفوف زنان می‌گشت، ناگهان بوی عطر از آنان به مشامش رسید. در آن حال گفت: اگر من می‌دانستم این بو از کیست، چنین و چنان می‌کردم؛ زنان باید خود را برای شوهرانشان معطرکنند. ابراهیم می‌افزاید: زنی که در آنجا خود را معطر کرده بود، از ترس بول کرد.» (عبدالرزاق، ج ۴، [بی‌تا]، ص ۳۴۳-۳۴۴). در نقل دیگری آمده است: «زنی دیگر با دیدن او سقط جنین نمود» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷ ق، ج ۱، ص ۱۷۴) و نیز نقل شده است: «زمانی که عمر همسر یزید بن ابی سفیان را بعد از مرگ شوهرش خواستگاری نمود، او نپذیرفت. دلیل او این بود که عمر وقت ورود و خروجش از خانه، عبوس و گرفته است» (ابوسعید آبی، ۱۹۸۱ م، ج ۴، ص ۶۱)؛ حتی عایشه نیز با آنکه مناسبات خوبی با خلیفه داشت، به دلیل همین اخلاق خلیفه، حاضر نشد خواهر خود را به عقد عمر درآورد (ابن عبدالبرقرطبی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۷۳).

تصویری که نقل‌های فوق ترسیم می‌نماید، فضایی سختگیرانه در افراطی‌ترین شکل آن نسبت به زنان است. اما این فضا، وجه دیگری نیز دارد و آن بستر ساده، عقب‌افتاده و رقت‌باری است که به‌خوبی می‌تواند جایگاه زنان را در عصر تأویل

ترسیم نماید.

قطعاً یک سوی این وضع رقت‌بار، متوجه خود زنان در این دوره بوده است؛ چراکه وقتی در عصر تنزیل، فرصت حضور در عرصه‌های جدی اجتماعی و سیاسی به آنها داده شد، سخاوتمندانه این فرصت را در عصر تأویل از دست دادند! خطاب دختر مکرم نبی اسلام ﷺ در توییخ و سرزنش زنان مهاجر و انصار، حکایت از این حقیقت تلخ دارد (طبرسی، ۱۳۸۱ ش، ج ۱، ص ۲۴۶).

این رویه در ادامه گذر زمان، تبدیل به معضلی دهشتناک شد؛ چراکه روی دیگر این تفریط، درکناره‌گیری از امور جدی اجتماعی، افراطی بود که در قائله جمل، با محوریت عایشه همسر پیامبر ﷺ، به ظهور و بروز رسید.

ب. وضعیت زن در دوره دوم امامت علی علیه السلام، (دوره حاکمیت ایشان)

یکی از مهم‌ترین گزاره‌هایی که در تحلیل موضع امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به زن، در دوره کوتاه حکومت ایشان، همواره مورد توجه محققان و صاحب‌نظران بوده است، خطابه‌ای است که در طی آن، علی علیه السلام نکات قابل تأملی درباره زن، بیان فرموده‌اند. البته همواره درباره این خطابه، تفسیرهای متفاوت و بعضاً متضادی صورت گرفته است.

این خطبه، پس از جنگ جمل و فرونشاندن شورش بصره در ماه جمادی الثانی سال ۳۶ هجری در مسجد شهر بصره ایرادگردید. در طی آن، علی علیه السلام سعی نمودند رویکرد افراط‌گرایانه‌ای را کنترل کنند که بی‌ارتباط با تفریط‌های گذشته نبود. ایشان در طی این خطابه، ضمن متهم نمودن زنانی همچون عایشه - که خود را بازیچه سیاست‌بازان و سودجویانی نظیر معاویه کرده بودند- به ضعف عقل و

ایمان، مردان را از تأثیرپذیری از ایشان برحذر داشتند. (سیدرضی، ۱۳۷۹ش، ص ۱۲۷)

لحن کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطابه، تند و سؤال برانگیز است، به گونه‌ای که برخی به اشتباه این تعابیر را به نوع نگاه و زاویه دید آن حضرت نسبت به جنس زن تفسیر نموده‌اند و در نتیجه، روی برتده این سرزنش‌ها را به تمامی زنان تعمیم داده‌اند.

باید دانست مشابه این لحن و ادبیات، از علی علیه السلام، در خصوص دنیا، نیز معروف و شناخته شده است، اما همان‌گونه که در مقوله دنیا، کنایه‌های امیرالمؤمنین، نظر به رویکرد خاص و منفی جامعه به آن مسئله داشته است، و به هیچ وجه مشمول نگاه معقول و سازنده و در خدمت آخرت آن نمی‌شد، این مسئله (یعنی زنان) را هم باید در اعتراض به رویکرد منفی و انحرافی جامعه به مقوله زن تفسیر نمود. این نوع نگاه و لحن و ادبیات در قرآن نیز (به عنوان منشور و نقشه جامع اجتماع آرمانی بشری) شناخته شده و مسبوق به سابقه است. مثلاً، در آیاتی از قرآن (بیش از ۵۰ فراز قرآنی) که به نقاط ضعف انسان اشاره شده است و انسان مورد توبیخ و سرزنش قرار گرفته است؛ نقاط ضعفی که ظاهراً به طبیعت انسان‌ها برمی‌گردد (نه به وجه ملکوتی و آسمانی و مقام خلیفه‌الاهی که آیات قرآن به آن قایل است). همین مسئله در خصوص «زن» نیز قابل تعمیم می‌باشد و در واقع، آنچه مورد حمله در این خطابه قرار گرفته است، طبیعت جدای از فطرت زنان است، نه صرف زن بودن آنها. پس هرگز نمی‌توان از این سرزنش‌ها، به عنوان نظر و رویکرد آرمان‌گرایانه قرآن و تأویل آن، به مقوله زن (به عنوان مهم‌ترین عنصر

اجتماعی) یاد نمود. بهترین مؤید این مسئله، جایگاه شناخته شده خانواده و بیت شریف امیرالمؤمنین علیه السلام در حساس‌ترین لحظات تاریخ‌ساز می‌باشد. آنها در این لحظات نه تنها حضور فعال، بلکه سیره‌ای الهام‌بخش و قابل احتجاج داشته‌اند. نمونه بارز و برجسته تاریخی آن، اقدامات حضرت فاطمه علیها السلام در زمینه احقاق حق حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دفاع از حقوقی اقتصادی (مسئله باغ فدک) بود که با منافع اعتقادی - سیاسی گره خورده بود.

آنچه در ماجرای فدک، بیشترین حساسیت را داراست و خود به تنهایی می‌تواند به تعیین جایگاه مورد نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان در خصوص زن پردازد، دقت به دو عبارت و دو نکته‌ای است که متأسفانه معمولاً مغفول مانده است.

نکته اول اینکه، فاطمه علیها السلام وقتی با/بویکر روبرو می‌شود و مطالبه حق از دست‌رفته‌اش را می‌کند، از او شاهی می‌خواهند که ثابت شود رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به ایشان بخشیده است. ایشان دو نفر را شاهد قرار می‌دهند: یکی علی علیه السلام و دیگری آم/ایمن کنیز آزادشده رسول خدا ص. این مسئله ظاهراً خلاف شریعت است؛ چراکه باید شهادت دو زن معادل یک مرد محسوب شود. اما فاطمه علیها السلام به این استناد که رسول خدا صلی الله علیه و آله / آم/ایمن را اهل بهشت دانسته است، ردّ شهادت و ادعای او را نادرست برمی‌شمرد. منطوق این روایت نمی‌تواند معنایی جز این حقیقت داشته باشد که سمت و سوی جامعه نبوی و نیز سیاست علی علیه السلام تربیت زنانی بوده است که مانند آم/ایمن بتوان بر رشد و عظمت آنها استناد نمود.

«حمادبن عثمان از امام صادق علیه السلام، روایت می‌کند که آن هنگام که با/بویکر بیعت شد و تسلط او بر مهاجر و انصار تثبیت گردید، کسی را به سوی فدک گسیل داشت و وکیل فاطمه علیها السلام را از آنجا اخراج نمود. پس فاطمه به سوی /بویکر رفت و گفت: علی‌رغم اینکه رسول خدا به دستور الهی فدک را میراث من قرار داد، آن را از من منع می‌کنی و وکیل مرا اخراج می‌نمایی؟ /بویکر به او گفت در این باره شاهد بیاور. پس فاطمه علیها السلام با /ام ایمن آمد و فرمود: ای ابابکر! اقامه شهادت نخواهم نمود، مگر اینکه به فرموده‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو احتجاج کنم. فرمود: سوگندت می‌دهم ای /بویکر، آیا نشنیدی که رسول خدا فرمود: ام ایمن زنی بهشتی است؟ گفت: بله. [آن گاه] /ام ایمن فرمود: شهادت می‌دهم به اینکه خداوند خطاب به پیامبر وحی نمود که حق نزدیکانت را ادا کن و ایشان فدک را به دستور خدا برای فاطمه علیها السلام قرار داد. علی علیه السلام نیز همین شهادت را داد.»* (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ ق، ص ۱۸۷).

در فراز دیگری از این روایت به نکته دیگری اشاره شده است که به مراتب از

* «حماد بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لما بويح لأبي بكر و استقام له الأمر على جميع المهاجرين و الأنصار بعث إلى فدك من أخرج و كيل فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله منها فجاءت فاطمة إلى أبي بكر فقالت: يا ابابكر منعتني ميراثي من رسول الله صلى الله عليه و آله و أخرجت و كيلي من فدك و قد جعلها إلى رسول الله بأمر الله عزوجل؟ فقال لها: هاتي على ذلك شهودا، فجاءت بأمر أيمن فقالت: لا أشهد حتى أحتج يا أبا بكر عليك بما قال رسول الله صلى الله عليه و آله، فقالت: أنشدك يا أبا بكر أ لست تعلم ان رسول الله قال: أم أيمن امرأة من أهل الجنة؟ قال: بلى، قالت: فاشهد بان الله أوحى إلى رسوله صلى الله عليه و آله و آت ذا القربى حقه فجعل فدك لفاطمة بأمر الله و جاء علي فشهد بمثل ذلك...»

نکته پیشین مهم‌تر می‌باشد و آن استدلال امیرالمؤمنین علیه السلام است مبنی بر اینکه چون آیه تطهیر در شأن فاطمه علیها السلام نازل شده است، از این‌رو، حتی اگر کسی شهادتی علیه او دهد پذیرفتنی نیست و قطعاً این شهادت دروغ است و مبنای حقیقی ندارد. بر این اساس، اصلاً فاطمه علیها السلام می‌تواند برای اقامه دعوی خود به طهارت خودش استناد نماید و نیازی به شاهد ندارد. «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای / بویکر، کتاب خدا را خوانده‌ای؟ گفت: بله. فرمود: در مورد این فرموده خدا بگو که می‌گوید: "منحصراً خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و پاکیزه‌تان گرداند" درباره ما نازل شده است یا غیر ما؟ گفت: البته که در مورد شما نازل شده است. فرمود: اگر دو شاهد علیه فاطمه شهادت دهند که او مرتکب فحشا شده است چه می‌کنی؟ گفت: بر او حد جاری می‌کنم مانند سایر مسلمین. فرمود: در این صورت، در پیشگاه خدا کافر محسوب می‌شوی. گفت: برای چه؟ فرمود: برای اینکه شهادت خدا را به نفع فاطمه علیها السلام مبنی بر طهارتش رد کرده‌ای و شهادت مردم را علیه او پذیرفته‌ای و...»* (همان)

* «قال أمير المؤمنين: يا أبا بكر تقرأ كتاب الله؟ قال: نعم قال: فأخبرني عن قول الله تعالى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فيمن نزلت، فينا أم في غيرنا؟ قال: بل فيكم، قال: فلو ان شاهدین شهدا علی فاطمة بفاحشة ما كنت صانعا؟ قال: كنت أقيم عليها الحد كما أقيم علی سائر المسلمین، قال: كنت إذا عند الله من الكافرين قال: و لم؟ قال: لأنك رددت شهادة الله لها بالطهارة، و قبلت شهادة الناس علیها كما رددت حکم الله و حکم رسوله ان جعل لها فداک و قبضته فی حیوته، ثم قبلت شهادة أعرابی بائل علی عقبیه (مثل أوس بن الحارث) علیها و أخذت منها فداک، و

این عظمت که در فاطمه علیها السلام به ظهور رسید، مطابق با نقشه جامع قرآنی از بشریت و نقش زن در آن بود و به مثابه پشتوانه و سرمایه‌ای تلقی می‌گردد که به تنهایی می‌تواند دیدگاه و سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را نسبت به زن مشخص نماید. زنان به استناد این پشتوانه می‌توانند به خود ببالند و موقعیت خود را در نقشه جامع الهی ببینند. فاطمه علیها السلام کسی است که بر طبق فرمایش خودش، از دنیا سه چیز برای او محبوب است: تلاوت کتاب خدا، نگاه کردن به صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و انفاق در راه خداوند. «حَبَّبَ إِلَيَّ مِنَ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَ: تِلَاوَةَ كِتَابِ اللَّهِ وَ النَّظْرَةَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْإِنْفَاقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (دشتی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۹۸).

سؤال اینجاست که آیا یک زن در این نقشه جامع می‌تواند آن اندازه رشد داشته باشد که موارد فوق مصادیقی از دنیای او باشند؟ وقتی آسمان و پشتوانه زن بودن، به این بلندی است، آخرت و معنویت او چگونه است؟ ذکر این مصداق از وضعیت زن در دوره امیرالمؤمنین علیه السلام، دیگر جایی برای مصادیق بعدی نمی‌گذارد. در حقیقت، تلاش امیرالمؤمنین علیه السلام در جهت احیای هویت زن، بر مبنای حجت و الگویی بود که فاطمه علیها السلام به تاریخ عرضه کرد، علی علیه السلام تلاش بسیاری نمود تا در بستر حکومتش، زنان فرصت رشد و خودشکوفایی داشته باشند. این سیاست به رغم شرایط نامطلوب فرهنگی و سیاسی، نسبتاً نتیجه‌بخش بود. دوره حکومت کوتاه امیرالمؤمنین علیه السلام، مشحون از زنانی بوده است که تعدد و فراوانی و

زعمت انه فيء المسلمين و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: البينة علی من ادعی و اليمين علی من ادعی علیه؟ قال: فدمدم الناس و بکی بعضهم فقالوا: صدق و الله علی و رجع علی صلوات الله علیه الی منزله ...»

البته برجستگی نامشان در حافظه تاریخ، گویای این مسئله می‌باشد. طیفی از آنها که ممتازترین گروه از زنان محسوب می‌شوند، رفتار و عملکردشان کاملاً منطبق بر نقشه جامع قرآنی بود. آنها با تاسی از فاطمه علیها السلام و حجت قرار دادن ایشان در حیات مادی و معنوی خود فعال‌ترین و مؤثرترین عناصر جامعه در عرصه‌های مختلف بودند. هرگز نمی‌توان هویت نسبی و نقش و جایگاه خانوادگی را از نقش‌های ایشان انتزاع نمود. *ام‌البنین علیها السلام* همسر امیرالمؤمنین علیه السلام و مادر پسران دلیرش، از جمله این زنان به شمار می‌رود. تأثیرگذاری اجتماعی این زن بزرگ و با عظمت آنچنان با هویت و نقش و رسالت نسبی و خانوادگی‌اش (به عنوان همسر علی علیه السلام و مادر چهار پسر) عجین است که به «مادر پسران» معروف شد. گویی او فقط مادر بود. در حالی که حضورش در اجتماع، پررنگ و مثال‌زدنی بوده است. وجود مقدس زینب کبری علیها السلام نیز نمونه‌ای تام و تمام در این خصوص است. زینب علیها السلام خواهر، دختر و مادری بود که «عقیله بنی هاشم» لقب داشت، حال آنکه این لقب یکی از بی‌شمار مصادیقی است که می‌تواند نقش مؤثر او در جامعه را در حالی که آمیختگی کامل با تکالیف نسبی دارد، ثابت نماید.

طیف و گروه دوم که نزدیک‌ترین افراد به گروه اول به شمار می‌روند، شامل *ام‌ایمن* و *اسماء بنت عمیس* و دیگران هستند. در خصوص *ام‌ایمن* پیش از این توضیحاتی داده شد. اما *اسماء بنت عمیس*، از نزدیک‌ترین زنان به فاطمه علیها السلام محسوب می‌شد. وی علی‌رغم اینکه همسر *ابوبکر* بود و فرزندی هم از او داشت، به هیچ وجه با او در مسائل سیاسی و اعتقادی همراه نبود. و این حکایت از هویت مستقل این بانوی ارجمند دارد و پرده از پختگی، عمق معرفت و رشد و بالندگی او برمی‌دارد.

گروه سوم زنانی بودند که موضع‌گیری‌ها، اشعار، مشارکت در جهاد، و مناظرات

و احتجاجات شان در مقابل مخالفان در تاریخ ضرب‌المثل گردید. زنانی نظیر حره بنت حلیمه سعدیه، دارمیه حجونیه، آمنه بنت شریذ، ام البراء بنت صفوان، ام البراء مخزومی، ام الحسن نخعی، ام اوفی العبدیه، ام ذریح عبیدیه، ام لمه، بکاره هلالیه، بنت ابوالاسود دوئلی، حبیبه دختر ابی امامه و بسیاری دیگر (عیسی فر، ۱۳۸۱ش، از کل کتاب).

نکته‌ای که در خصوص این زنان برجسته، در این برهه تاریخی نباید از نظر دور داشت، جنبه و حیثیت عمومی در مورد همه ایشان است که پیام آن، حضور چشمگیر و فراگیر آنها در دوره حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد.

پختگی سیاسی برخی از ایشان در اشعار و استدلال‌هایشان هویداست. برخی از ایشان کسانی بودند که در عرصه کارزار و نبرد، علی‌رغم اینکه ظاهراً تکلیف اولیه زنان نیست، شرکت داشتند و به تهییج و تحریک مجاهدان می‌پرداختند. حتی عضویت در «شرطه الخمیس» داشتند که عنوان نیروهای فدایی و ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام بود. در خصوص این نیروی ویژه، از اصبع بن نباته (یکی از اعضای مرد این تشکل) نقل است که درباره محتوای مرام‌نامه و پیمان‌شان گفت: «ما ضمانت کرده‌ایم که در راه او کشته شویم و علی علیه السلام هم ضمانت کرده است که در جنگ‌ها فاتح گردد» (ابو اسحاق، ۱۳۷۳ش، ص ۳۸۸).

همین زنان در سال‌های بعد با جسارتی تمام در حضور دشمنان پرکینه‌ای همچون معاویه و حجاج بن یوسف لب به مدح امیرالمؤمنین می‌گشودند.

ام سنان در صفین خطاب به علی علیه السلام می‌گفت: «قد كنت بعد محمد خلفاً لنا اوصی الیک بنا و کنت و قیاً» (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲ش، ص ۵۵۱)؛ یعنی علی علیه السلام بعد از

رسول خدا ﷺ خلیفه و جانشینی است برای ما (مسلمانان) در مورد ما، رسول خدا به تو سفارش کرده است و تو به آن وفاداری.

یکی دیگر از این زنان که *م/الخیر* نام داشت، در صفین می‌گفت: «انها احن بدریة و ضغائن جاهلیة و احقاد احدیة و ثب معاویه عندالغفلة لیدرک بها الفرصه من ثارات عبدالشمس» (ضبی، [بی‌تا]، ص ۲۹). وی در این عبارت تحلیلش از علت جنگ افروزی معاویه، کینه‌های بدری و احدی و تعصبات جاهلی بود و علت آن را گرفتن انتقام خون‌های ریخته‌شده *عبدالشمس* در این جنگ‌ها برمی‌شمرد. همو در جای دیگری به قصد تحریک سپاهیان علی علیه السلام می‌گفت: «هلّموا رحمکم الله الی الامام العدل و اتقی الوفی و الصدیق الوصی»: خدای شما را رحمت کند، به سوی امام عادل متقی و صدیق وصی بشتابید (ابن ابی طیفور، ۱۳۷۱، ص ۶۷).

م/الخیر وقتی به نزد معاویه آورده شد، معاویه با استناد به اشعار او در صفین، گفت: به خدا سوگند، از آن سخنان مرگ مرا خواسته‌ای، پس اگر تو را بکشم در این باره گناهی نکرده‌ام. *م/الخیر* پاسخ داد: به خدا سوگند، نگران نمی‌شوم که کشتن من به دست کسی انجام گیرد که با شقاوت او خداوند مرا سعادت‌مند گرداند. معاویه گفت: درباره عثمان چه می‌گویی؟ *م/الخیر* پاسخ داد: انتظار داری چه بگویم؟ مردم او را به خلافت برگزیدند و به او خشنود بودند و چون از او ناراضی شدند او را کشتند. معاویه وقتی پافشاری او را دید آزادش کرد (ابن ابی طیفور، ۱۳۷۱، ص ۶۷). یکی دیگر از این زنان، جروه دختر مرّه *ابن غالب* تمیمی بود که بعدها معاویه او را به شام آورد و از وی درباره علی علیه السلام پرسید. او گفت: «حازوالله الشرف حتی لایوصف، و غایه حتی لاتعرف» (ضبی، [بی‌تا]، ص ۳۶)؛ یعنی علی علیه السلام، آنچنان شرافتی

دارد که نمی‌شود آن را توصیف نمود و چنان بزرگ است که غایت این بزرگی قابل شناخت نیست. درباره بکاریه هلالیه نیز نقل شده که وقتی او را نیز به جرم سرودن اشعارش در مدح علی علیه السلام و تحریض سپاهیان، به نزد معاویه آوردند، مروان حکم و عمرو بن عاص شروع به تحریک معاویه برای کشتن او نمودند. بکاره در پاسخ گفت: ای معاویه، سگ‌های تو بر من پارس کردند و به نوبت بر من حمله کردند، راهم به بن‌بست رسیده، شگفتی‌ام زیاد گشته و چشمم تار شده است. به خدا سوگند، من سراینده آنچه گفتند هستم و آنها را تکذیب نمی‌کنم، هر کاری از دست برمی‌آید بکن؛ زیرا پس از امیرالمؤمنین علیه السلام در زندگی خیری نیست (عیسی فر، ۱۳۸۱ش، ص ۲۰۶).

در پایان توجه به نکته‌ای در خصوص این دسته از زنان ضروری به نظر می‌رسد و آن اینکه - همان‌گونه که از خلال این نوشتار نیز پیداست - احضار این زنان به دمشق در زمان حکومت معاویه دلیلی جز واهمه از تأثیرگذاری اشعار و موضع‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی آنها نمی‌تواند داشته باشد و این، اهمیت و میزان نفوذ این زنان را در جغرافیا و سرزمینی می‌رساند که ایشان در آن زندگی می‌کردند. به جرئت می‌توان گفت این خیزش و حیات دوباره زنان در عصر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نمود سیاست‌گذاری در خصوص جامعه، بخصوص تأکید و احیای نقش زن در آن، اگر بر پایه نقشه جامع قرآنی صورت پذیرد، می‌تواند ظرف مدتی کوتاه تحولی مثبت و اساسی در وضع جامعه به وجود آورد.

نتیجه

برای دستیابی به تصویری روشن از جایگاه زن در عصر امامت علی علیه السلام، نگاه دقیق و متفاوت به جایگاه زن در هندسه جامعه و عصر جاهلیت و نیز پیگیری همین مسئله در عصر و جامعه تحت حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مقدمه‌ای اجتناب‌ناپذیر است.

مشکل زنان در عصر جاهلیت بی‌بهره بودن از مسئولیت‌های اجتماعی نبوده است، بلکه زنان به دلیل نگاه تحقیرآمیز و رویکرد اشتباهی که نسبت به آنان وجود داشت، مورد ظلم و اجحاف قرار می‌گرفتند و شأن و جایگاهشان نادیده گرفته می‌شد. تجلی این محرومیت و ظلم، در امر ازدواج و ارث که شاخصه و عنصر ارزیابی دیدگاه یک جامعه نسبت به پدیده نسب هستند، خود را نشان می‌داد.

سیاست اسلام و احیای آن که در خصوص جایگاه زنان به این دین الهی منتسب است، در ارتقای کمیّتی نقش‌آفرینی‌های اجتماعی و جلوگیری از ظلم و خشونت نسبت به زنان خلاصه نمی‌شود، بلکه ترسیم نقشه‌ای جامع از مسئولیت‌های بشری و تفصیل و تفکیک وظایف هر یک از زنان و مردان، بهترین دستاورد و ارمغان برای زنان بوده است. بر این اساس، اصلی‌ترین تکلیف زن و مرد تشکیل، حفظ و رونق بخشیدن به خانواده در مرحله اول و تعمیم الگوی خانواده و ارحام، در بستر جهانی و در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و... آن می‌باشد و این سیاست با رعایت احکام ساده‌ای نظیر احکام ارث، ازدواج و... قابل پیگیری است.

اقدامات امیرالمؤمنین علیه السلام در راستای احیای جایگاه زن در جامعه، سیاستی موفق بوده است. این سیاست ناظر به سه جهت و اقدام اساسی بود:

۱. احیای احکامی نظیر ارث و نکاح مطابق با سیره پیامبر که خود به مثابه

اولین قدم در جهت‌گیری به سوی نقشه جامع قرآنی از اجتماع بشری بود و جایگاه زن را در مسئله «نسب» احیا می‌کرد.

۲. برچیدن زمینه حضور نامطلوب زنان که نمونه بارز آن، حضور *عایشه* به عنوان نماد فعالیت کاذب زنان در آن جامعه بود.

۳. ایجاد فرصت در عرصه اجتماع برای زنانی که در جهت سیاست قرآنی حرکت و رشد داشتند؛ آنها تقریباً در تمامی شئون اجتماعی نقش مؤثر ایفا می‌کردند.

در مجموع، باید گفت: نتیجه این سیاست موفق را به‌خوبی می‌توان در تربیت سه طیف از زنان مشاهده نمود:

طیف و گروه اول که ممتازترین گروه از زنان محسوب می‌شوند، رفتار و عملکردشان کاملاً منطبق بر نقشه جامع قرآنی بود. آنها با تأسی و حجت قرار دادن فاطمه علیها السلام در حیات مادی و معنوی‌شان در حالی که فعال‌ترین و مؤثرترین عناصر جامعه در عرصه‌های مختلف بودند، هرگز هویت نسبی و جایگاه خانوادگی آنان از نقش‌هایشان قابل انتزاع نبود. /م/بنین علیها السلام همسر امیرالمؤمنین علیه السلام و مادر چهار پسر از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام، از جمله این زنان به شمار می‌آید. تأثیرگذاری اجتماعی این زن بزرگ و با عظمت، آنچنان با هویت و نقش و رسالت نسبی و خانوادگی‌اش (به عنوان همسر علی علیه السلام و مادر چهار پسر) عجین است که به «مادر پسران» معروف شد. گویی نمی‌شود تعیین نمود که آیا او به اعتبار مادر بودنش در اجتماع مؤثر و مطرح بود و یا به اعتبار تأثیرش در جامعه، مادری برجسته محسوب می‌شود؟ وجود مقدس زینب کبری علیها السلام نیز نمونه‌ای تام و تمام در این خصوص است.

طیف و گروه دوم که نزدیک‌ترین افراد به گروه اول محسوب می‌شوند، شامل /م/ایمن و اسماء بنت عمیس و دیگران هستند.

طیف و گروه سوم شامل زنانی می‌شود که بیشترین تعداد در این سه گروه به آنها اختصاص دارد؛ زنانی که حضورشان در تمامی عرصه‌های جدی آن روز تاریخ مسلم است. حره بنت حلیمه سعدیه، دارمیه حجونیه، آمنه بنت شریده، ام البراء بنت صفوان، ام البراء مخزومی، ام الحسن نخعی، ام اوفی العبدیه، ام ذریح عبیدیه، ام لمه، بکاره هلالیه، بنت ابوالاسود دوئلی، حبیبه دختر ابی امامه و بسیاری دیگر، شامل این گروه از زنان می‌شوند.



منابع

*. قرآن مجید.

۱. آبی، ابوسعید؛ *نثر الدرر*؛ ج ۴، مصر: هیئت العامه المصریه للکتب، ۱۹۸۱م.
۲. ابن ابی الحدید؛ *شرح نهج البلاغه*؛ مصر: دارالاحیاءالکتب العربیه، ۱۳۸۷ق.
۳. ابن ابی طیفور، احمد؛ *بلاغت النساء*؛ قم: افسست، ۱۳۷۱ش.
۴. ابن اعثم کوفی (م ۳۱۴)، *الفتوح*؛ ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی (ق ۶) و تحقیق غلامرضا طباطبائی مجد؛ تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۵. ابو اسحاق، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (م ۲۸۳)؛ *الغارات و شرح حال اعلام آن*؛ ترجمه عزیزالله عطاردی؛ [بی جا]، عطارد، ۱۳۷۳ش.
۶. جعفریان، رسول؛ *تاریخ سیاسی اسلام*؛ ج ۱، قم: دلیل ما، ۱۳۸۰.
۷. دشتی، محمد؛ *فرهنگ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام*؛ تهران: مشهور، ۱۳۸۱.
۸. سیدرضی؛ *نهج البلاغه*؛ ترجمه و تعلیق محمد دشتی، قم: مشهور، ۱۳۷۹ش.
۹. سیوطی، عبدالرحمن؛ *الدر المنثور*؛ قم: افسست، [بی تا].
۱۰. صدوق، محمدبن بابویه قمی؛ *معانی الاخبار*؛ ترجمه و تعلیق شیخ عبدالعلی شاهرودی؛ قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
۱۱. صنعانی، عبدالرزاق؛ *المصنف*؛ تحقیق: حبیب الرحمن الاعظمی؛ بیروت، [بی تا]، ۱۳۹۲ق.
۱۲. ضبی، تحقیق شهابی، سکینه؛ *الوافیات من النساء علی معاویه*؛ دمشق، [بی تا]، [بی تا].
۱۳. طباطبائی، محمدحسین؛ *تفسیر المیزان*؛ ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی؛ ج ۴، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۱۴. _____؛ *تعدد زوجات و مقام زن در اسلام*؛ قم: آزادی، [بی تا].
۱۵. طبرسی؛ *احتجاج*؛ ترجمه و تعلیق بهراد جعفری؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱ش.
۱۶. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ *تفسیر نور الثقلین*؛ تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۷. عیسی فر، احمد؛ *زنان نامدار تسبیح*؛ تهران: رایحه عترت؛ ۱۳۸۱.
۱۸. فضایی، یوسف؛ *جامعه شناسی دینی*؛ (ترجمه و تحلیلی از الاصنام ابن کلبی)؛ تهران: شقایق، ۱۳۶۴.